

از شیر) بکار بریم و «شلب» را بجای آن بمعنی «آخشبج تلخ» بیاوریم^۱.

سه گفتار از آقای خراسانی

- ۱ -

در پارسی صفت را «زاب» و موصوف را - «زابنده» میتوان گفت و می-
توان کنش لازم آنرا زابیدن و کنش متعدی را بازابانیدن و زاباندن آورد (به
پیروی از بوعلی در دانشنامه کنش را در فعل بکار برده‌ام ولی میتوان بجای
کنش کار واژه گفت).

در پارسی میان زاب و زابنده (صفت و موصوف) چیزی نمی‌گنجد با
يك زیر زاب به زابنده می‌پیوندد مانند شاخ دراز. همچنین در پارسی میان
مضاف الیه و مضاف چیزی نمی‌گنجد بایک مضاف الیه بمضاف می‌پیوندد مانند
شاخ گاو.

گفتگو آنجا است که نامی زاب و مضاف الیه هر دو داشته باشد زاب
و مضاف الیه هر دو را که بآن نام نمیتوان پیوست باید دید کدام جلو میرود؟ در پارسی
زاب جلو میرود مانند شاخ دراز گاو. اگر بگوییم شاخ گاو دراز - دراز زاب گاو
میشود نه زاب شاخ. اگر بخواهیم نو زاب دانشگاه باشد باید بگوییم دانشگاه نو تهران
نه دانشگاه تهران نو. زیرا در عبارت دومی نو زاب تهران میشود.

در عربی مضاف الیه جلو میرود باید گفت «جامعة تهران الجدیدة» پس
«آقای گرامیم» را بتازی باید گفت: «سیدی العزیز» نه «سید عزیزی» برخی از
پارسی زبانان تازی دان یا تازی زبانان پارسی دان این را ندانسته پارسی را

بتازی و تازی را پیارسی نادرست درآورده‌اند.

احمد خراسانی

پرچم: اینکه آقای خراسانی بجای واژه فعل «کنش» یا «کار واژه» را پیشنهاد کرده‌اند ما «کار واژه» را بهتر می‌شماریم و از این پس در همه جا این را خواهیم آورد که بجای اسم نیز «نام واژه» بگوییم. در باره «زاب» بمعنی صفت ما بچنین واژه‌ای نیازمند بودیم. زیرا «صفت» را گذشته از آنکه در دستور (یا صرف و نحو) بکار می‌بریم در گفتگو نیز آن را می‌آوریم. در حالیکه نامی از فارسی برایش نمیداشتیم. اینست آن را نیز می‌پذیریم و بدانسان که آقای خراسانی پیشنهاد کرده‌اند باید آنرا برویه کار واژه انداخته جدا شده‌ها بیاوریم: «آدمی باید با راستی و درستی زابد» (متصف شود) (مردی می‌بود یادانش و هنر زابنده). درباره چگونگی آوردن زاب و زابنده نیز یادآوریه‌های آقای خراسانی بجاست و باید در نوشتن پیروی از آنها شود.

یادآوری

در صفحه ۱۵۵ شماره ۴ مجله پرچم (کار واژه) را بجای (فعل) پسندیده بودید چون ازین پس این واژه را بکار خواهید برد خواهشمند است هر جا مناسب میدانید یادآور شوید که این کلمه را اینجانب از آقای فردید شنیده‌ام و انتخاب خود اینجانب نبوده است.^۲

۱- پرچم نیمه ماهه: صفحه ۱۵۵

۲- پرچم نیمه ماهه: صفحه ۱۹۲

در پارسی نشانه‌ناشناخته (نکره) « ی » است که بنام واژه پیوندد مانند « اسبی خریدم » و نشانه شناخته (معرفه) « آن » است که پیش از نام آید مانند « پای آن اسب لنگ بود » .

در پارسی امروزی نشانه دیگری برای شناخته بکار می‌رود و آن « ه » است که بنام پیوندد مانند « پای اسبه لنگ بود » ولی این نشانه تنها در گفتن بکار می‌رود .

یکی از دست‌نویسان پنداشته است که « را » نشانه شناخته است مانند « اسب را فروختم » این درست نیست زیرا « را » گاهی حرف اضافه است مانند پادشاهی را حکایت کنند یعنی از پادشاهی حکایت کنند .

گاهی - را - نشانه مفعول صریح است مانند پرویز را دیدم .

آری این نشانه بیشتر با مفعول صریح شناخته بکار می‌رود نه آنکه نشانه شناخته باشد از دوراه :

۱ - اگر « را » نشانه شناخته می‌بود با « ی » که نشانه شناخته است نمی‌آمد زیرا شناخته و نشناخته با هم نمی‌سازند با اینکه - ی - را برای يك کلمه آورده میشود مانند مردی را دیدم . ناصر خسرو میگوید :

مردکی را بدشت گرگ درید زو بخوردند کرکس و زاغان

۲ - اگر « را » نشانه شناخته بود بایستی با فاعل شناخته نیز می‌آمد و

درست می‌بود بگوییم : پای اسب را لنگ بود .

پوچم : آنچه ما میدانیم در فارسی نشانه‌ای برای شناخته (یا معرفه)

نیست . ناشناخته نشانه‌دار ولی شناخته ندارد . واژه « آن » را که نشانه شناخته

میشمارند ما راست نمی‌دانیم . « آن » و « این » بمعنی اشاره است . میگوییم

« آن چیست که از دور می‌آید ؟ .. » ، « این چیست که بدست گرفته‌ای ؟ .. »
ما چون می‌گوییم : « آن اسب » در عربی باید گفت : « ذاك الفرس » ، که
« داک » در برابر « آن » و « فرس » در برابر « اسب » است و چیزی در برابر
« ال » نیست .

اما هاء که در گفتن گاهی نشانه شناخته‌است چون تنها در جاهایی می‌آید
که با معنی کوچک داشتن (تحقیر) توأم باشد از آن نیز بهره نتوان برد .
اکنون گفتگو در اینست که آیا ما بداشتن نشانه‌ای برای شناخته
نیازمندیم ؟ . که اگر نیازمندیم باید واژه‌ای بگزاریم . آقای خراسانی در این
باره اندیشه خود را نویسد .

- ۳ -

بی‌گمان درپارسی - ی - شناخته باید بنام پیوندد مانند اسبی خریدم .
گفتگو اینجا است که اگر نام زاب داشته باشد - ی - بنام پیوندد یا به -
زاب باید گفت اسبی سفید خریدم یا اسب سفیدی خریدم .
پیشینیان « ی » را بنام می‌پیوسته‌اند مانند فریدون مردی خردمند بود ولی
پسینیان ی را به زاب می‌پیوندند مانند فریدون مرد خردمندی بود .
پیوستن (ی) به نام درست است از دو راه .

۱ - ی چه بنام و چه به زاب پیوندد در هر حال ی از آن نام است . بگویید
مرد خردمندی یا مردی خردمند ، نشانه شناختن مرد است پس بهتر است
نشانه را بخود آن نام شناخته داد تا به زابش .

۲ - اگر - ی - به زاب پیوندد آنجا که زاب را بتوان مضاف‌الیه گرفت
سرگردان می‌شویم و زاب از مضاف‌الیه شناخته نمی‌شود مانند زن توانگری را
دیدم . نمیدانیم خواست گوینده زن شخص توانگر است تا توانگر مضاف‌الیه

باشد و شوهر آن زن زابنده به زاب توانگر باشد یا زنی که خودش توانگر است تا توانگر زاب باشد پس باید - ی - را به نام داد تا دچار تردید نشویم.
در این شعر که از ادیب نشابوری بیاد دارم :

من نه پیر سال و ماهم گرچه بینی موسپیدم

حسرت زلف سیاهی در جوانی کرده پیرم

همین سرگردانی هست ما نمیدانیم سیاه زاب زلف است (بدین معنی که

حسرت زلفی سیاه شاعر را در جوانی پیر کرده است) تا معشوق شاعر جوانی

رومی باشد یا سیاه مضاف الیه زلف است (بدین معنی که حسرت زلف شخص

سیاهی شاعر را در جوانی پیر کرده ولو خود زلف سفید باشد) تا در اینصورت

آن معشوق آقای ادیب پیری زنگی باشد .

اگر شاعر از گفتن این شعر ناچار است باید بگوید :

حسرت زلفی سیاه اندر جوانی کرده پیرم .

پرچم : برای آنکه از این نوشته دانشوران آقای خراسانی هوده گرفته

شود می نویسیم که گفته ایشان درباره پیوستن «ی» بنام ، نه به زاب راستست و

ما این را پذیرفته از این پس در نوشته های خود آنرا بکار خواهیم بست .

دوگفتار از آقای آگاه

- ۱ -

چون یکی از خواستهای شما پیراستن زبان پارسی از ناسامانیهای کنونی

است من با اینکه در این زمینه سرمایه ای که بایاست ندارم میخواهم چیزهایی

که دریافت کرده و می کنم بنویسم تا اگر در میان آنها چیز درستی باشد

پذیرفته گردد و این است که در اینجا در زمینه غمگین - غمناک - غمین دریافتهای خود را می نویسم :

غمگین - غمناک - غمین

اکنون نویسندگان غمگین و غمناک را بیک معنی بکار می برند . مثلاً در جایی که باید بگویند غمگین شدم می گویند یا می نویسند که غمناک شدم (از رسیدن فلان آگاهی غمناک شدم) و بدیده من این درست نیست و باید بگوید: غمگین شدم و غمناک را در جایی باید آورد که افاده معنی فاعلیت بکند . مثلاً فلان مکان محیط غمناکی دارد و مرا غمگین میکند - در هر حال اعم از اینکه این اندیشه درست باشد یا نادرست يك جدایی باید میان غمگین و غمناک باشد که خواهش میکنم آنرا روشن فرمایید .

غمین چون در شماره نهم مهنامه نوشته اید که غلط است از آن گفتگویی نداریم .

لار - آگاهی

پوچم: یکی از پسوندهای فارسی « ناک » است: خشمناک، اندوهناک، دردناک، بیمناک، شرمناک، ترسناک، هراسناک و مانند اینها. ولی معنی راست این پسوند دانسته نیست. زیرا دیده میشود گاهی آنرا بمعنی « دارای يك حال » می آورند: « خشمناک گردید » و گاهی بمعنی « پدید آورنده يك حال »: « این يك اندوه دردناکست ». واژه « بیمناک » را در هر دو معنی بکار می برند: « از این آگاهی بیمناک شدم » و « این آگاهی بیمناک است » .

يك پسوند دیگر « گین » است: شرمگین، بیمگین، اندوهگین، غمگین و مانند اینها. این نیز بهمان حال است که معنی روشنی نمیدارد و هر زمان بمعنی دیگری می آید. اکنون دو پسوند است و دو معنی . چنانکه آقای آگاه یادآوری کرده اند باید این نابسامانی را از میان برداریم و هر یکی از دو پسوند را در

برابر یکی از آندو معنی گزاریم که جایگاهش شناخته باشد. تا اینجا جای سخن نیست. جای سخن آنست که آیا کدام یکی را بکدام معنی بگیریم؟ .. ما چون می بینیم « نساك » شناخته تر است و آن در معنی « دارای یکحال » بسیار آمده بهتر میدانیم که آنرا باین معنی گرفته ولی « گین » را بمعنی « آورنده یکحال » شناسیم. از آنرو باید بگوییم: « این کار بیمگین است و من از آن بیمناك می باشم »، این داستان اندوهگین است و مرا اندوهناك گردانید. این بوارونه آنست که آقای آگاه در اندیشه داشته اند. لیکن خواست ایشان نیز همین است که جدایی در میان دو پسوند باشد و از روی سامان بکار رود.

- ۲ -

گلستان ، بوستان ، گلشن ، گلزار

شعرا و نویسندگان گذشته و اکنون این چهار کلمه را بیک معنی بکار برده اند و می برند ولی بی گمان يك جدایی میانه اینها بوده است و من این طور می اندیشم که گلستان جایی را که بوته های گل در آن نشانیده باشند می گفته اند همچون سروستان که جایی را که سرو نشانیده باشند میباشند و بوستان در اصل بوستان بوده و منظور از آن محل کاشتن خیار و یامانند آن میباشد همچنانیکه تا کنون هم در برخی از نقاط اصفهان جای فالیز کاری را بوستان یا بوستان میگویند و اگر این عقیده درست باشد بوستان که در کتابها بجای گلستان بکار برده اند غلط می باشد و گلشن هم گمان میکنم در اصل گل نشان بوده است. چنانکه در این حدود بیابانها یک تازہ درخت کاری کرده اند (باغ نوشان) می گویند که همان باغ نشان می باشد و اما گلزار گمان میکنم بجایی میتوان گفت که

گل بخودی خود بروید یا گیاههایی در آنجا زیاد باشد ، که در این حال دیگر کشتزار هم درست نخواهد بود و باید کشتستان گفت . در هر حال يك جدایی باید میان این کلمه ها باشد.

پرچم: نوشته های آقای آگاه در باره گلشن و بوستان در خور پذیرفتنست و ما نیز آنها را برآست میداریم. بوستان را در آذربایجان نیز به جایگاه خیار و خربوزه گویند و بمعنی دیگر نگویند . اما جدایی که باید در میانه زار ، و ستان ، و مانند اینها گذاشت ما چون در دنباله گفتارهایی که در پیرامون زبان می نویسیم به « پسوندها و پیشوندها » خواهیم رسید و در آنجا از این زمینه بسخن گشاده و درازی خواهیم پرداخت در این جا دیگر چیزی نمی نویسیم .

« نامهای کننده » سه گونه تواند بود .

در فارسی « نام کننده » (یا اسم فاعل) سه گونه تواند بود . مثلا از ریشه « خواستن : ۱ - خواهنده ۲ - خواها ۳ - خواهان تواند آمد همچنین از دیگر ریشه ها .

این سه گونه هر کدام معنایش دیگر و جایش دیگر می باشد ، بدینسان :
۱ - خواهنده : کسیکه یکبار خواسته است . مثلا گفته میشود : « فلان کتاب را از تبریز خواسته اند » می پرسیم : « خواهنده کیست ؟ » .
در زده میشود و می پرسیم « زننده کیست ؟ .. » کسی را کشته اند و میگوییم « کشنده شناخته نیست » .

۲ - خواها : کسیکه همیشه میخواهد ، نیروی خواستن را داراست .
مثلا می گوئیم : « آدمی خواهای پیشرفتست » . « آدمی چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا میدارد » .

۳ - خواهان : کسیکه در همان زمان میخواسته یا میخواهد . مثلا

می‌گوییم « شاگردان خواهان و ناخواهان آمدند ». « گریبان ایستاده بود ». « خندان میرفت ».

در فارسی کنونی سامان این سه‌گونه نیز بهم خورده. زیرا از برخی ریشه‌های یکی را می‌آورند و آن یکی را نمی‌آورند، و گاهی این را در جای آن و آنرا در جای این می‌آورند. مثلاً می‌گویند: « جانوران گزنده » یا « خزنده » یا « درنده » که غلط است و باید بگویند: « جانوران گزا » یا « خزا » یا « درا ». می‌گویند: « پرندگان » که غلط است و باید بگویند: « پراها ». « نویسنده فلان اداره » که باید بگویند: « نویسا ». هر چه هست ما در گفتارهایی که بپاک‌زبان می‌نویسیم هریکی از این سه گونه را در جای خود می‌آوریم و گاهی می‌بینیم کسانی که از این ناآگاهند ایراد می‌گیرند. مثلاً ما چون می‌نویسیم: « هنگامیکه جنبش مشروطه در تبریز نیز برخاست و مردم نام مشروطه را شنیده بیش یا کم از معنی آن آگاهی یافتند خواهای آن گردیدند ... » کسانی ایراد گرفته می‌گویند بایستی بنویسید: « خواهان آن گردیدند ». می‌گویند: « خواها » شنیده نشده است. همچنین چون می‌نویسیم: « جویان از دنبالش رفتند » می‌گویند: « جویان » نیامده است.

باز خرده‌گیری و پاسخ آن

آقای پرویز داریوش می‌نویسد:

۱- در شماره اخیر پرچم قسمت زندگانی من زیر عنوان « چند سخنی از پدرم » صفحه ۳۴۰ سطر ۱۵ نوشته شده است: « بیش از همه طلبه‌های مدرسه‌ها... الخ » و حال آنکه طلبه بر وزن فعله در زبان عرب خود جمع است و بمعنی

۱- پرچم نیمه‌ماهه: صفحه سوم پشت جلد شماره ۱۰.

طالبان، و در فارسی کنونی خصوصاً بمعنی طالبان علم است و جمع بستن ثانوی آن به «ها» دور از صحت است.

۲- در خلال سطور پرچم بسیار جاها دیده میشود که بعد از معدود عدد يك «یاء» نکره نیز اضافه شده است مانند «يك روزی» یا «يك شخصی» و امثال آن که ظاهراً صحیح نیست و باید گفت: «يك روز و یا «روزی» اما در این قسمت تا آنجا که من میدانم عموم نویسندگان دانشمند ایرانی که متولد آذربایگان هستند و در خانه خود بزبان ترکی تکلم می کنند، بساین اشتباه دچار شده اند و خواه ناخواه این لغزش را بکار زده اند!

۳- لغزش سومین اندکی مهمتر است و از آنجا که ممکن است برای عده ای سرمشق قرار گرفته و اینگونه اشتباهات را افزون کنند ناچار شرح بیشتری میدهم.

در يك یا دو سال قبل در مجله «ایران امروز» مقاله در باره «دساتیر» بقلم آقای ابراهیم پور داود استاد دانشگاه تهران نشر یافته بود و در آن پس از آنکه از مجعول بودن دساتیر و بالتبع لغات مستعمله آن سخن رفته بود آقای پور-داود نویسنده مقاله مذکوره متعرض بعضی فرهنگهای فارسی که بعد از طبع دساتیر وسیله ملافیروز در هندوستان بطبع رسیده اند، شده بود. نخستین فرهنگها بعقیده نویسنده مذکور فرهنگ برهان قاطع است که بگمان آنکه آن مقدار لغت فارسی ناب بدست آورده است مقدار زیادی لغات از دساتیر بفرهنگ خود نقل نموده است.

واژه «آمیغ» که در پرچم بمعنی «حقیقت» برگزیده شده است از جمله همان لغات است. چنانکه در کتاب «لغت فرس» تألیف اسدی طوسی طبع تهران مصحح آقای عباس اقبال صفحه ۲۳۱ چنین مسطور است: آمیغ بمعنی آمیزش بود عنصری گوید:

چو آمیغ برنا شد آراسته دو خفته سه باشند برخاسته

رودکی گفت:

آه از این جور بدزمانه شوم همه شادی او غمان آمیغ

انتهی

گذشته از شباهت لفظی کامل و بینی که میان آمیغ و آمیز با آمیزش یافته میشود. استعمال عنصری و خصوصاً رودکی که مسلماً لغات دری را بخوبی میدانسته است بعقیده من دلیل کافی و وافی صحت معنی آمیغ «آمیزش» به شمار میرود.

وحتی بنقل یکی از رفتار فرهنگ جهانگیری این لغت در آنجا نیز به معنی آمیزش آمده است (زیرا که در حین تسوین این سطور مرا بفرهنگ دست نیست). البته شما تنها بدیدن فرهنگ برهان قاطع و فرهنگهای متأخر بسنده نکرده اید و لابد است که دلیلی محکم در دست دارید؛ و بسیار متشکر میشوم که مرا نیز بر آن آگاه کنید.

می گوئیم:

۱- در باره «طلبه» ما می توانیم از خود نوشته آقای پرویز بخودش پاسخ دهیم. ایشان می نویسند: «طلبه بر وزن فعله خود در زبان عربی جمع است». این سخن راستست. چیزیکه هست ما آنرا در زبان فارسی بکار برده ایم. در فارسی «طلبه» را مفرد می دانند. مثلاً می گویند: «طلبه ها آمدند» ما نیز پیروی از مردم کرده ایم. مانند این، کلمه «اعیان» و «اخلاق» و «احوال» است که در عربی جمعست ولی در فارسی آنها را در معنی مفرد بکار می برند.

۲- در کلمه «روزی» یسا در مانده های آن یاء در آخر برای ناشناختگی است (نکره بودن) و کلمه يك که ما بسرش بیفزاییم برای (وحدت) خواهد بود، و هیچ باکی نیست که هر دو در یکجا گرد آید. هر یکی معنی دیگری را می فهماند. راستست که اگر «يك» را نیاورده بگوئیم: «روزی» چون کلمه روز مفرد است یگانگی از خود کلمه فهمیده خواهد شد. با این حال آوردن آن نیز ایرادی ندارد و لغزش شمرده نشود.

۳- اگر هم در زمانهای پیش بجای «آمیزیدن» «آمیغیدن» گفته میشده و «آمیغ» بمعنی «آمیز» میآمده است امروز دیگر نمی آید. از آنسوی اینکلمه- هایی را که ما نیازمندیم و همینکه در یکفرهنگی دیدیم بر میداریم و یا اگر کسی پیشنهاد کرد بیدرنگ می پذیریم نیازی بجستجو درباره آنها، و اینکه آیا در گذشته در آن معنی بکار میرفته یا نهمیرفته نمیداریم. زیرا اگر در گذشته بآن معنی نیامده است با کی نخواهد بود که ما آنرا بپذیریم و از این پس در آن معنی بکار بریم. ما خواستمان جستجو از حال گذشته کلمه ها یا پیروی از گذشتگان نیست. بلکه میخواهیم کلمه هایی را در معنی هایی که نیازمندیم شناخته گردانیم که در آینده بکار رود، و اینست گاهی افتاده که کلمه ای را خود پدید آورده ایم. (از شلپ و پوک و مانند اینها).

پس اگر «آمیغ» و مانده های آنها ساخته بوده است زیانی بکارمان نخواهد داشت. چون با آقای پرویز در بیرون گفتگو نیز شده باین پاسخ کوتاه بس می کنیم. رویهمرفته ما میخواهیم فارسی را یک زبان درستی گردانیم، و در این راه نخواهیم توانست پیروی از گذشتگان کنیم و گفته های آنها را پابند خود شناسیم. ما همان اندازه میخواهیم که در حال آنکه زبانرا درست می گردانیم بیکبار آنرا بهم نزنیم که یکزبان بیگانه ای گردد و بخوانندگان دشوار اغتند. ولی بهر حال یکزبان جدایی خواهد بود. بهمین نکته است که راهرا بسیار کند میپیماییم و چندگامی برداشته می ایستیم، و دوباره گامهایی بر میداریم.

آقای پرویز و دیگر جوانان با جربرزه نیز هوش و اندیشه خود را بیش از همه در زمینه درستی و سامان زبان بکار اندازند و در این زمینه باشد که یادآوریهایی بمانند کنند. این بمن نخواهد برخورد که در زمینه زبان لغزشهایی پیداکنم. ولی آنها که آقای پرویز شمرده اند لغزش نبوده است و چنانکه پاسخ دادیم هر یکی عنوانی داشته است.

واژه‌ای که نیازمندیم

آقای رضا فرزانه از شهر کرد می‌نویسد: «در بیشتر جاها کلمه «کناس» را بمعنی خسیس بکار می‌برند. آیا میتوان آنرا در نوشته‌ها بکاربرد؟!». می‌گوییم: در آذربایجان نیز «کنس» که گونه دیگری واژه است در همان معنی بکار می‌رود. پس می‌توان گفت که يك واژه شناخته فارسیست و در نوشته‌ها نیز توان بکار برد. ما خود آنرا پذیرفته پس از این بکار خواهیم برد.

باد آوری

آقای کسروی:

در شماره ششم مجله پرچم صفحه آخر سطر دهم کلمه تسخیری را بمعنی کار بی‌مزد بکار برده بودید چون شما تا میتوانید واژه‌های پارسی را بجای واژه‌های عربی بکار می‌برید، از اینجهت واژه بیگاری را بجای تسخیری و بیگار را بجای مسخر پیشنهاد میکنم. مثلاً باید گفت وکالت بیگاری و وکیل بیگار؛ برهان قاطع هم بیگاری را بهمین معنی دانسته است در خراسان این‌مثل مشهور است که بیگاری به از بیکاری است یعنی کار اگرچه بی‌مزد باشد به از بی‌کاری است در خراسان ده نشینان باید کارهایی بی‌مزد برای صاحب ده انجام دهند از قبیل آوردن بوته از بیابان برای سوخت مالك نام اینگونه کارها را بیگاری می‌گویند و نیز در خراسان بای‌دادن بمعنی باختن و مفت از دست دادن است.

ایران خراسانی

پرچم : از این یادآوری دوشیزه ایران بانو خشنود و سپاسمندیم. ولی باید در پیرامون کلمه سخن رانده این بدانیم که آیا يك واژه است و یا « بی » در سر آن پیشوند است و در اینحال آیا « گار » بچه معنی است. در جای دیگری از این زمینه سخن خواهیم راند.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها از پرچم نیمه‌ماهه

پرسش :

شما « غدغن » را بمعنی تأکید نوشته‌اید . پس « ممنوع » را در فارسی چه باید گفت ؟ .. آیا کلمه ویژه‌ای ندارد .

اهواز - محمدعلی جزایری

پاسخ :

« غدغن » در فارسی بمعنی تأکید بوده ما نیز در آن معنی بکار می‌بریم. اما « منهی » (نه ممنوع) در فارسی کلمه نمیدارد ، و چون « نهی » يك معناییست که بآن نیازمندیم و باید جدا شده‌ها از آن بیاوریم اینست می‌باید در اندیشه داشتن کلمه برای آن باشیم . اگر کسانی در فرهنگها کلمه‌ای باین معنی سراغ دارند برای ما بنویسند و گرنه باید خود کلمه‌ای بگذاریم^۲.

پرسش :

۱ - دریغ در اصطلاح شما بمعنی مضایقه است یا افسوس ؟

۲ - انگیزه که در فرهنگ پیمان بجای علت بکار میرود در نوشته‌های

برخی پیمانیان بجای سبب و باعث و جهت هم بکار میرود و بدیده من راست نمی‌آید.

۱ - پرچم نیمه‌ماهه : ۴۶۸

۲ - پرچم نیمه‌ماهه : صفحه ۹

چه آنکه هر يك از کلمه‌های علت - سبب - باعث - جهت مورد استعمال ویژه‌ای دارند. مثلاً اگر کسی بیمار بوده و از خوردن فلان دارو بهبودی پیدا کرده نمی‌توان گفت بعلت خوردن فلان دارو دردش درمان گردیده بلکه باید گفت فلان دارو سبب (باعث) بهبودی گردیده یا اگر فلان مرد با بهمان مرد دوستی دارد نمی‌توان گفت بعلت فلان باهم دوست هستند بلکه باید گفت بجهت فلان باهم دوستی دارند و تقاضایم اینست که نظریه خود را مرقوم دارید تا اگر من در اشتباه هستم و کلمه انگیزه را بجای کلمه‌های علت و سبب و باعث و جهت میتوان استعمال کرد بدانم و از تردید بیرون آیم و گرنه کلمه‌های چیز بود و شوند که در فارسی معنی باعث و سبب دارند پیشنهاد می‌نمایم که اگر در نزد شما راست باشد پذیرفته گردد.

لار : آگاه

پاسخ :

۱ - ما « دریغ » را از زبان گرفته‌ایم و تا کنون بهمان معنی‌ها که در زبان می‌داشت بکار می‌بردیم چنانکه آقای آگاه می‌دانند « دریغ » در فارسی برای نشان دادن اندوه خود بهنگام از دست رفتن يك چیز گرانبها بکار می‌رفت. مثلاً کسی را دوستی مرده آه می‌کشد و می‌گوید : « دریغ آن دوست گراهی » یا کسی در پیری افسوس خورده چنین می‌گوید : « دریغ آنروزهای خوش جوانی ».

معنی نخستش این بود. لیکن سپس آنرا بمعنی « مضایقه کردن » نیز بکار برده‌اند و در این معنی بیشتر شناخته گردیده. مثلاً می‌گویند : « ده‌ریال وام خواستم از من دریغ داشت ».

ما نیز تا کنون پیروی از دیگرای کرده دریغ را در این دو معنی بکار می‌بردیم. ولی اکنون که سخن بمیان آمده می‌بینیم در اینجا يك ایرادی هست زیرا اینگونه دو معنایی برای يك کلمه نشان ناتوانی زبان شمرده شود. زیرا چه

بسا که در يك جمله خواست گوینده فهمیده نگردد. همین اکنون اگر کسی سخن از ناشکیبایی مردی بمیان آورد و بگوید: « بزرگ يك كودك دریغ میگفت » شنوندگان خواست او را نخواهند فهمید و دریغ گفتن را جز بمعنی « مضایقه » نخواهند گرفت.

اینست میخواستیم از یاد آوری آقای آگاه سود جسته بآن کلمه چاره کنیم. بدینسان که چون « دریغ گفتن » یا « دریغ داشتن » در معنی مضایقه شناخته تر است. ما نیز آنرا تنها در این معنی بکار ببریم. چیزیکه هست باید آنرا برویه کار آورده « دریغیدن » بگوییم و جدا شده‌ها از آن پدید آوریم (دریغید، می دریغد، ندریغ...)

اما معنی نخست دریغ، چون « افسوس » را بهمین معنی در دست می داریم از این پس همان را بکار برده از « دریغ » چشم پوشیم.

۲- در زمینه پرسش دوم نیز ایراد آقای آگاه بجاست. ما در این باره نیز تاکنون يك زمینه روشنی نداشته ایم. « انگیزه » را که ما بکار می بریم از ریشه « انگیختن » است و باید آنرا در جاهایی بیاوریم که انگیزشی در میان باشد. باین معنی: جایی باشد که پای خواست (اراده) در میان باشد. مثلا کسی خانه خود را می فروشد و چنین می گوید: انگیزه اینکار تنگدستی است باین معنی که تنگدستی او را بفروش خانه برانگیخته است.

پس در جاهای دیگر این کلمه را نتوان آورد، و اینست ما پیشنهاد آقای آگاه را پذیرفته کلمه « شوند » (با پیش شین و زیر واو) را می گیریم که از این پس در نوشته‌های خود بجای کلمه‌های « جهت و سبب » بکار ببریم. مثلا کسی بیمار است بگوییم: « شوند این بیماری پر خوری و ناپرهیزی است » يك خانه آتش گرفته بگوییم: « شوندش آن بوده که در نزدیکی در آتش روشن کرده اند و زبانه آن بدر نیز رسیده و سوختن گرفته ».

مایك چنین کلمه‌ای نیاز میداشتیم و از آقای آگاه خشنودیم که یاد آوری

کرده‌اند. نیز مامی توانیم از آن «کار» آورده جدا شده‌ها بگیریم: مثلا بکسیکه
 خشمناکت بگوییم: «چه شوندیده که چنین خشمناکید؟!...» (چه سبب شده؟...)
 همچنین توانیم آنرا «گذرنده» گردانیده (شوندانیدن^۱) بکار بریم مثلا بکسی
 که در يك خانه با چاره می‌نشیند و در سایه بی‌پروایی او خانه آتش گرفته و
 سوخته بگوییم: «چون تو شوندانیده‌ای باید تاوانش را بگردن گیری»
 بدینسان از کلمه‌های «مسبب و باعث» نیز بی‌نیاز خواهیم گردید. نیز بکلمه
 «چیز بود» که یکی دیگر از کلمه‌های پیشنهاد کرده آقای آگاهست نیاز نخواهد
 ماند.

ما در نوشته‌های خود گاهی نیز کلمه «مایه» را می‌آوریم. ولی آن باید
 در جایی باشد که معنی «رویش» را بخواهیم. مثلا بگوییم: بفلان پروایی نکردند
 و این مایه رنجش او گردیده بدشمنی انجامید. هرچه هست این يك معنی
 «مجازی است» چنانکه بهمین معنی گاهی کلمه «سرچشمه» را نیز توان
 آورد^۲.

پوشش:

- ۱ - «شوند» را با پیش شین نوشته‌اید. در فرهنگها باز بر شین است
 کدام درست است؟
- ۲ - در فارسی برای «عوض کردن» کلمه ساده‌ای نمیداریم و شما خود
 «دیگر کردن» را بکار می‌آورید. در شوستر گرانیدن را (با پیش‌گ) بدین
 معنی آورند: «قلم خود را با کتاب او گرانیدم». نیز آنرا در معنی اشتباه کردن
 کسی با کسی یا چیزی با چیزی آورند: «شما را با برادرم گرانیدم». آیدر
 فارسی میتوان آنرا بکار برد؟ اینرا چندی پیش آقای امام یادآوری کرد.
 کنون من آنرا می‌نویسم.

۱ - شوندانیدن = مسبب و باعث گ. آ

۲ - پرچم نیمه‌ماهه: ۱۳۲ - ۱۳۴.

۳- واژه را چون چنانکه نوشته‌اید : از هزوارش‌هاست تا کنون بکار نمی‌بردید . ولی در پرچم نیمه ماهه آنرا بکار برده‌اید . آیا واژه با کلمه جدایی می‌دارد ؟ اگر می‌دارد چیست ؟

۴- «گمانیدن» را در فرهنگ نوبهار بمعنی «گمان کردن» آورده . آنرا میتوان بکار برد ؟

۵- تاکنون برای «مطلب» در پیمان و پرچم کلمه‌ای ندیده‌ام . آیا می‌توان از خواستن کلمه «خواستار» را باین معنی آورد؟ چنانکه برای مبحث، جستار و برای مقاله، گفتار را آورده‌اید.

۶- شلب و شلپه را که بمعنی شیرین نوشته‌اید زیر و زبر یا پیش حرفهای آن دانسته نیست . کلمه‌های تازه که در پرچم می‌آورید اگر حرفهای پیش را نیز نویسد برای ما اشتباهی رخ نخواهد داد . اینرا نیز دیگران می‌پرسند که «شلب» و «شلپه» در کدامیک از کتابهای باستان هست .

اهواز محمدعلی جزایری

پاسخ :

۱ «شوند» را ما خود با پیش شین گردانیده‌ایم که با «شوند» که از «شدن» می‌آید یکی نباشد.

۲- «گرانیدن» بآن معنی که یاد کرده‌اید بسیار بجاست و ما نیز توانیم آن را گرفت و بکار برد . تنها چیزی که خواهد بود آنست که اگر از واژه «گران» جدا شده‌ها بیاوریم در نوشتن با آن یکی خواهد بود و این نیز از کمی خطاست ، نه از کمی واژه .

۳- «واژه» را ما بکار نمی‌بردیم ولی چون شناخته گردیده و همگی بکار می‌برند ما نیز پیروی کردیم ، زبانی هم نخواهد داشت .

۴- «گمانیدن» را می‌توان ، و می‌باید بکار برد .

۵- «خواستار» بمعنی «مطلب» راستست . ولی چون اکنون در معنی غلطی

شناخته شده باید آنرا بمعنی راستش باز گردانیم.

۶ - «شَلپ» بازبرشین (بروزن حرف) است و ما آنرا از کتابی بر-

نداشته ایم^۱.

پرسش:

چه جدایی میانه دو واژه آهو و آك است؟!

اهواز شریف نجفی

پاسخ:

جدایی در میانه آنها نیست و هر دو بمعنی عیب است، ولی چون «آهو»

بمعنی دیگری نیز می آید ما آنرا رها کرده تنها «آگ» را بکار خواهیم برد که

جدا شده ها نیز از آن بیاوریم^۲.

پرسش:

آیا (چاپ) چه کلمه ایست و از کی در زبان فارسی بوده و پیش از پیدایش

صنعت چاپ بچه معنی بکار میرفته؟

اهواز نصراله صبوری

پاسخ:

چنانکه نوشته اند گویا «چاپ» همان «چاو» است که در زمان مغول

خواستار شد در ایران رواج یابد و نیافت. اسکناس یا پول کاغذی که امروز در

همه کشورها رواج پیدا کرده در زمان مغول در ایران چنین چیزی پدید آوردند

که نشان دولت را می داشت و چاو نامیده میشد. ولی مردم آنرا نپذیرفتند و

پیش نرفت.

این چیز است که دیگران نوشته اند. اگر راست باشد باید گفت کلمه چاپ

۱ - پرچم نیمه ماهه: ۱۹۸-۱۹۹

۲ - پرچم نیمه ماهه ۲۴۴-

پیش‌تر نیز بهمین معنی کنونی بکار می‌رفته. باین معنی چیزهایی را که بروی تخته یا سنگ نوشته یا نگاشته و آنرا بروی کاغذ یا پارچه برمی‌گردانیده‌اند «چاپ» می‌خوانده‌اند. از اینجا است که مانده سازی کردن و فریب‌دادن را نیز «چاپ‌زدن» می‌گفته‌اند.^۱

پرسش:

ورجاوند بنیاد رسید خوانده‌ام و به سه‌واژه ناآشنای زیر که در فرهنگ کتاب نیز نوشته نشده برخورددم. آنها را در فرهنگها نیز نتوانستم جست مگر «اند» را که به آنها معنای روشنی نداده‌اند. اینک واژه‌ها:

۱ - سات در صفحه ۳۹ «اگر پیشرفت دانشها ستهای درخشانی در تاریخ اروپا باز کرده است اینها ستهای سیاهی در آن پدید خواهد آورد» در جای دیگر نیز سات را آورده‌اید.

۲ - سان در صفحه ۴۷ و ۶۳ «این سپهر است که می‌بینیم و از سانش آگاهیم».

۳ - اند در صفحه ۶۳ «از اینسوی اندهای بسیاری از گندم و شکر و قهوه و دیگر خوراکیها خرنده نداشته...» گرچه خود معنایی برای آنها گمانیده‌ام که سات صفحه، و اند مقدار و سان اشتباه چاپی و درستش سامان است ولی برای اطمینان این پرسشها را میفرستم.

اهواز محمد علی جزایری

پاسخ:

۱ - سات چنانکه فهمیده‌اید بمعنی صفحه است.

۲ - اند نیز بمعنی مقدار است. این واژه در فارسی امروزی در دوسه-

جا بکار میرود. اندک بمعنی مقدار کم است و چند بمعنی چه‌اند است. نیز میگویند: «ده و اند تن». ما می‌خواهیم آنرا در همه جا در همان معنای خود بکار ببریم.

۳ - سان بمعنی حال است. این نیز در فارسی امروزی بکار می‌رود.
می‌گویند: چسان و یکسان که بمعنی درجه‌حال و بیک‌حال است. مامیخواهیم
آنها در همه جا بمعنی خود بیاوریم و روان گردانیم.
یکی از آکهای فارسی همینست که بسیاری از واژه‌ها از روانی افتاده
و بیش از دو سه جا بکار نمی‌رود. این آک را باید برداریم و آن واژه‌ها را
روان گردانیم^۱

www.esnips.com/web/KetabHayeMohem

گفتارهای زبان در پرچم هفتگی

پس از جلوگیری از چاپ پرچم نیمه ماهه تا
آغاز سال ۱۳۲۳ نامه‌ای پراکنده نشد و چون بازداشت
پرچم در نیمه دوم اسفند ۱۳۲۲ پایان یافت پرچم
هفتگی از ۲۷ اسفند آغاز گردید و تا پنجم اردیبهشت
۱۳۲۳ پراکنده شد که رویهم هفت شماره و هر شماره
در ۱۲ صفحه بود.

در این پرچم هفتگی چند گفتار درباره زبان هست
که آنها را در اینجا می‌آوریم.

درباره زبان

آیا فارسی زبان همگان تواند بود؟..

کتاب «زبان پاک» که به چاپ رسیده و پراکنده شده نامه‌هایی در پیرامون آن رسیده که باشد برخی را در شماره‌های آینده بگفتگو گزاریم. روزنامه را که آغاز کرده‌ایم یکی از چیزهایی که دنبال خواهیم کرد همین زمینه زبانست. در این زمینه گفتنی بسیار است و اینک در اینجا یکی از آنها می‌پردازیم:

بسیاری از خوانندگان میدانند که یکی از اندیشه‌هایی که در صده گذشته در اروپا در میان سوسیالیستها و دیگر نیکخواهان جهان پیدا شده بودن یک زبان همگانیست. باین معنی خواسته‌اند که گذشته از زبان‌هایی که هست و هر تیره‌ای با یکی از آنها سخن می‌گوید زبان دیگری باشد که همه مردمان آنرا یاد گیرند و دوتن که بهم رسیدند و زبان همدیگر را نفهمیدند با این زبان همگان سخن رانند.

این آرزو در صده گذشته پیدا شده و کوششهایی در راه پدید آوردن یکچنان زبانی (زبان همگان) بکار رفته که نتیجه درستی نرسیده ولی آرزوی نجسته‌ای می‌بوده که باید ما نیز پی آنرا گیریم.

یکی نبودن زبان یکی از گرفتاریهای آدمیانست. برای آنکه چگونگی

نیک دانسته شود مثلی یادمی کنیم:

چنین انگارید شما می‌خواهید سفری با اروپا کنید و در کشورهای آنجا بگردید. آیا چند زبان نیازمندید که یاد بگیرید؟.. اگر بخواهید در هر کشوری با زبان خود آنجا سخن رانید و با هر کسی که خواستید به گفت و شنید پردازید ناچارید پیش از پانزده زبان یاد بگیرید. یا اگر بخواهید تنها زبانهای بزرگ را یاد گرفته با همانها کارهای خود را انجام دهید ناچارید باری چهار زبان: روسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی را بدانید. در حالیکه یاد گرفتن هر یکی از این زبانها بسالهارنج کشیدن نیازمند است پس ببینید یکی نبودن زبانها چه دشواری بزرگی را در زندگانی پدید آورده.

اکنون که در سایه تلگراف و تلفن و راه آهن و هواپیما و اتومبیل و رادیو جهان یکی شده و کشورها با همه دوری بهم نزدیک گردیده همین داستان زبان جلوگیر بزرگیست که مردمان را از سودهای این نزدیکی بی بهره می - گرداند.

شما در رادیو آواز گویندگانی را از کشورهای بسیاری می شنوید ولی زبانشانرا نفهمیده سودی برنمیدارید.

رادیوی لندن ناچار شده با چهل و چهار زبان سخن گوید تا گفتنی های خود را به بیشتر مردمان برساند.

بسیار بهتر بودی اگر زبانها جز یکی نبودی (بگفته یکی از نویسندگان بسیار بهتر بودی اگر نمرود آن خیره سری را با خدا ننمودی و جهانیان را باین گرفتاری نینداختی). ولی این چیز است که شده و کنون اختیارش از دست ما بیرونست. ما اگر بخواهیم همه زبانها را یکی گردانیم نخواهیم توانست (مگر هزار سال و بیشتر بگذرد).

اینست نیکخواهان در صده گذشته چنین اندیشیده اند که هر تیره ای زبانی را که میدارند بدارند و در میان خودشان با آن سخن گویند: لیکن زبانی نیز باشد

که همه مردمان یادگیرند که چون دوتن بهم رسیدند و از یک تیره نمی باشند و زبان همدیگر نمیدانند با آن گفتگو کنند.

آرزوی زبان همگان از اینجا پیدا شده و بیشتری از نیکخواهان آنرا پذیرفته اند. ولی این زبان کدام یکی از زبانها باید بود؟.. کدام زبان را برای همگانی باید برگزید؟...

در این باره نیز سخنانی رفته و این روشن گردیده که از زبانهاییکه می باشد هیچیکی را نتوان برگزید. چه آن زبانها چندان دشوار است که برای یاد گرفتن هر یکی سالها رنج و کوشش می باید. زبان همگان آسان باید بود که همه یاد توانند گرفت.

از اینجا برخی از دانشمندان زبانشناس بآن شده اند که زبان تازه ای بسازند و یکی از آنان دکتر زمانهوف از دانشمندان لهستان بوده که زبان اسپرانتورا ساخته و به پراکندنش پرداخته است.

این «اسپرانتو» آسانترین زبانهاست. هر کسی تواند آنرا از یکماه تا سه ماه یادگیرد که بنویسد و سخن گوید و کتاب خواند. می توان گفت: ده بار آسانتر از آسانترین زبانهای دیگر می باشد.

در این زبان بیش از ۱۶ قاعده ساده نیست که در یکساعت یاد توان گرفت. به بیش از دوهزار ریشه نیاز نمی باشد که در یکماه و دوماه توان بیاد سپرد. با این سادگی، زبانیست که با انگلیسی و فرانسه همگام می رود و کتابهایی از آن زبان باین زبان ترجمه شده است.

با اینحال زبانها اسپرانتو پیش نرفته و آرزویی که زمانهوف میداشته انجام نگرفته و این خود داستانی میدارد که سپس خواهیم نوشت.

با اینهمه ما از آن زبان درسهایی گرفته ایم. این کار دانشمند لهستانی نشان داده که دشواری زبانها جز نتیجه نابسامانی آنها نیست. یک زبان اگر از روی سامان و بخردانه باشد بسیار آسان گردد.

ما اینرا درس گرفته ایم و در پیراستن فارسی همان راهرا دنبال میکنیم،
و جای خشنودیست که فارسی از میان زبانهاییکه ما می شناسیم آماده ترین آنها
برای پذیرفتن سامان و آراستگی می باشد.
اینست فارسی (یا بهتر گویم: زبان پاک) از آسانترین زبانها خواهد
گردید.

راستست که خود زبان دیگری خواهد بود و بزبان عادی امروزی کمتر
ماندگی خواهد داشت. ولی این نچیزست که جلو کار ما را گیرد. ما را یک زبان
ساده و آسان و استواری باید که سخنان خود را با آن نویسیم و بگوش جهانیان
رسانیم. این چه زبان خواهد داشت که از زبان کنونی دور افتد و یک زبان جدایی
گردد.

چنانکه گفتیم زبان اسپرانتو با همه کوششهاییکه پیروان و بارانش می -
کردند پیش نرفت. آری در همه جا شناخته گردید و در بیشتر کشورها هوا -
خواهانی پیدا کرد و پس از جنگ گذشته « جامعه اتفاق ملل » هواداری نشان
داد. با اینحال سپس روبه پسرفت گذاشت و اکنون از رواجش بسیار کاسته بلکه
رو بنابودی نهاده است.

باشد که انگیزه آنرا خود هواداران اسپرانتو ندانسته اند. ولی ما میدانیم.
یک زبان هنگامی رواج گیرد و رواجش پایدار گردد که کتابها و خواندنیهای
ارجداری در آن باشد. یک زبان همگان هنگامی به نتیجه تواند رسید و خواستی
از آن بدست تواند آمد که با یکراه همگان نوأم باشد.

دکتر زمانهوف و بارانش اسپرانتو را تنها بنام آنکه یک زبان همگانست
و جهان بآن نیاز می دارد رواج میدادند و این عنوان با آنکه راستست دارای
آن نیرویی که می بایست نمی بود.

ولی فارسی (یا بهتر گویم: زبان پاک) گذشته از آنکه کتابها و خواندنیهای
بسیار دارد و خواهد داشت خود با يك کوشش بسیار نیرومندی که برای تکان

دادن بجهان آغاز شده توأم می‌باشد. از اینرو به پیشرفت آن در جهان امید بسیار بسته‌میشود. ما امیدمندیم آن‌زبان همگان که جهان بآن نیاز میدارد این زبان گردد. اگر خدا خواسته‌است خواهد بود.

در پیرامون زبان

بارها کسانی می‌پرسند: شما چرا بجای «پرنده» و «خزنده» و «درنده» «پرا» و «خزا» و «درا» می‌نویسید یا بجای «خواهان»، «خواها» می‌گویید؟.. می‌گوییم: ما بارها نوشته‌ایم که در فارسی «نام‌کننده» سه‌گونه است:

۱ - شنونده، زننده، کشنده، رونده، آینده، شاینده و مانند اینها.

۲ - شنوا، گویا، روا، سزا، جویا: و مانند اینها.

۳ - روان - خندان، شتابان، گریان و مانند اینها.

اینها هر یکی معنای دیگری دارد. گونه یکم برای کسیست که کاربرا یکبار کند. مثلاً کسی را کشته‌اند. می‌پرسیم: کشنده کیست؟ گونه دوم برای کسیست که کاربرا بسیار کند و یا توانای آن باشد. مثلاً می‌گوییم: گوش‌شنوا، زبان‌گویا. گونه سوم برای کسیست که کاری را در هنگام کار دیگری کند. مثلاً می‌گوییم: گریان آمد، خندان رفت.

در زبان بیماری که هست و دیگران بکار می‌برند اینها را از سامان انداخته‌اند و از هر ریشه‌ای برخی را آوردند و برخی را نیاوردند. مثلاً «جوینده» و «جویا» می‌آورند ولی «جویان نمی‌آورند. «شاینده» و «شایان» می‌گویند و «شایا» نمی‌گویند. از این گذشته در بند معنی آنها نبوده چه بسا که این را در معنی آن و آنرا در معنی این می‌آورند. مثلاً بمرغان می‌گویند: «پرنده»،

درجاییکه باید گفت: «پرا» و همچنین در مانده‌های آن، ولی ما اینها را بسیار بسامان گردانیده‌ایم. بدینسان که از هر ریشه‌ای هر سه گونه را جدا می‌گردانیم. آنگاه هر یکی از آنها را در جای خودش و در معنی خودش بکار می‌بریم. اینکه مامی نویسیم پرا، خزا، درا، گزا، آزارا، یا می‌گوییم: شایا، خواها درست‌تر می‌باشد.^۱

زبان دوم چسان باید بود؟

دو هفته پیش در روزنامه‌ها در میان خبرهای تلگرافی دیده شد که در لندن که اکنون تیره‌های گوناگونی از یونانی و فرانسوی و چک و نروژی و هولندی و دیگران گرد هستند گفتگویی رفته که زبان انگلیسی زبان دوم (زبان-بین‌المللی) باشد. ولی کمی‌پونی که برای این گفتگو برپا گردیده آنزبان را شایسته این کار ندانسته. چون برخی کسان معنی این خبر را نیک نفهمیده در شگفت می‌باشند که چگونه انگلیسی که از توانگرترین زبانها می‌باشد و امروز کمتر زبانی باندازه آن در جهان پراکنده است شایسته نیست که زبان دوم (زبان بین‌المللی) باشد و در این باره از ما پرسشهایی کرده‌اند اینست در اینجا در آن باره بگفتگو می‌پردازیم:

بیش از همه این خبر می‌رساند که سران توده‌های اروپایی (از پادشاهان و نخست‌وزیران و وزیران و سرلشگران و دیگران) که در نتیجه پیشآمدها در لندن در یکجا هستند و بارها فراهم می‌نشینند و بگفتگو می‌پردازند بی‌بودن یک زبان دوم نیازی بینند. باین معنی این مردان سیاسی آنچه را که دانشمندان و نیکخواهان جهان از صدسال پیش دریافته و در باره‌اش بکوششهایی بر-

خواسته‌اند راست دانسته در کوشش پیروی از ایشان کرده‌اند.

چنانکه گفته‌ایم نیاز مردمان جهان يك زبان همگان یکچیز روشنیست و هرچه که بهمبستگی توده‌ها با یکدیگر بیشتر می‌گردد و آمد و شد در میان ایشان فزونتر می‌باشد این نیاز بهتر و بیشتر فهمیده میشود، و ما بر آنیم که پس از پایان جنگ یکی از چیزهایی که نيك دنبال خواهد شد همین داستانست. مثلا یکی از چیزهاییکه برای پس از جنگ باندیشه گرفته شده بود يك انجمن بزرگی (همچون جامعه اتفاق ملل) می‌باشد که نمایندگان دولتها در آن گرد آیند و در پیرامون آینده دولتها و کشورها و مرزهای ایشان بگفتگو پردازند، و ناگفته پیداست که در آن انجمن نخست چیزی که نیاز خواهد افتاد بودن یکزبانیت که همه نمایندگان، از انگلیسی و فرانسه‌ای و حبشی و چینی و مصری و ایرانی و روسی و ایتالیایی و اسپانیایی و سوئدی و نروژی و دیگران، بفهمند و سخن توانند گفت. چون در این باره تا کنون سخن بسیاری رانده شده من بیش از آن بآن نمی‌پردازم.

دوم راستت انگلیسی زبان بسیار توانگریست. در مهنامه «روزگارنو» که در لندن بفارسی چاپ میشد می‌نویسد در آن زبان پانصد هزار واژه میباشد. گفته میشود در دیکسیونرهای بزرگ و بستر چهار صد و پنجاه هزار کلمه گرد آورده شده.

درباره این دیکسیونر مرا داستانی هست که بجاست در اینجا بنویسم: در جنگ جهانگیر گذشته هنگامیکه سپاه عثمانی بآذربایجان در آمده به تبریز نزدیک میشد انگلیسیها و آمریکاییها و دیگران با شتاب از شهر بیرون میرفتند. برخی از اینان فرصتی برای فروختن کتابهایشان نیافته همه را در یکجا بسمساران واگزارده بودند و آنان در بازار ریخته باترازو و سنگ منی هشت ریال بفروش میرسانیدند. من از میان آنها يك دیکسیونر و بستر جدا کردم و چون بترازو نهادند درست یکمن (هزار مثقال) درآمد، که یکی از آشنایان که همراهی بود

بشوخی پرداخته گفت : این گذشته از آنکه کتابست سنگ ترازو نیز هست و میتوان با آن چیزهایی کشید.

باری انگلیسی و عربی از توانگرترین زبانها بشما راست و هر یکی پانصد هزار بیش یا کم واژه می‌دارد. چیزیکه هست فزونی واژه‌های نیکویی يك زبان نبوده بدی آنست. در یکزبان واژه‌ها باید بیش از اندازه نیاز نباشد و هرکسی نتواند برای يك معنی، هرزمان واژه دیگری آورد. فزونی واژه‌ها برای بازی کردن با سخن، و قافیه بافتن و سجع ساختن نیکست. ولی برای معنی فهمانیدن نیک نیست.

بارها گفته‌ایم: زبان باید همچون آینه باشد. در آینه آن بهتر که صاف باشد و خود در میانه پدیدار نباشد. زبان نیز چنان باید بود که خود در میانه پدیدار نباشد و ششونده یکسر با معنی‌ها روبرو گردد. زبانیکه واژه‌های فزونی میدارد چنین نتواند بود.

پیدا است که کسانی که گفته‌اند انگلیسی زبان دوم نتواند بود از دانشمندان بوده‌اند و اینهارا میدانسته‌اند. برای اینکه یکزبان زبان دوم (یا زبان بین‌المللی) باشد چند چیز شرطست:

۱ - ریشه‌ها هرچه کمتر باشد که یاد گرفتنش و در یادداشتنش دشوار نباشد.

۲ - قاعده‌هایش (دستورش) هرچه ساده‌تر و بسامانتر باشد که آسان‌یاد گرفته شود و آسان بکار رود.

۳ - بجای فزونی واژه میدان‌گردش آن پهناورتر باشد که بتوان از هر ریشه‌ای جدا شده‌های بسیاری آورد و بتوان هرگونه معنای نوینی را با سانی فهمانید.

با این شرطهاست که یکزبان همگان تواند بود. از اینجاست در قرن گذشته دانشمندان از جستجوها و گفتگوهای خود این نتیجه را گرفته بودند

که باید زبانی برای دوم بودن ساخت و پدید آورد (زیرا هیچیکی از زبانهای جهانرا دارای این شرطها نمی‌یافتند) و کسانی از ایشان زبانهایی ساخته بودند که یکی از آنها اسپرانتو بود. ولی ما در یکی از شماره‌های پیش نوشته بودیم که زبانهای ساخته نیز، چون پشتیبان نیرومندی برای خود پیدا نمی‌کنند پیش نمی‌رود.

باید زبان دوم با یکرشته اندیشه‌های بزرگی برای جهان توأم گردد تا مایه پیشرفت آن باشد.

این گفتگوها که در لندن رفته نتیجه دیگری را برای ما در برمی‌دارد و آن اینکه ایرانیان بدانند که آسانی و سادگی زبان و بسامان بودن آن تا چه اندازه سودمند است و بکوششهایی که ما درباره پیراستن و آراستن زبان فارسی و بسامان و آسان گردانیدن آن بکار می‌بریم خرده نگیرند!

خورشید و آفتاب

درسات ۴۲۹ سال چهارم پیمان نوشته‌اید (ما امروز نمیدانیم جدایی میانه خورشید و آفتاب چه بوده).

در اینجا جدایی میانه آن دو گزارده می‌گویند:
خورشید بیرون آمد، آفتاب بهر جا ناید.

شعر عامیانه (خورشید خانم افتوکن) هم این جدایی را می‌رساند.
خورشید آن گرده نورانی و آفتاب نور خورشید است.

فردوس - نقوی پاکباز

پروچم: از آقای پاکباز خشنودیم که این یادآوری را کرده. این راستست

و باید پذیرفت و از این سپس خورشید را جز بمعنی خود آن (گرده تابا) و آفتاب را جز در معنی «تابش آن» بکار نبرد. يك دليل ديگر براست بودن اين معنی واژه ماهتاب است که بمعنی تابش ماه بکار می‌رود نه بمعنی خود ماه.

پیراستن زبان از همین راه پیش خواهد رفت که هر کسی از دور و نزدیک آنچه را که می‌داند و می‌فهمد یادآوری کند و ما بپذیریم. ما خشنودیم که در میان همراهان ما دانشمندانی هستند که درباره زبان یادآوریهای نیکی بما توانند کرد. از جمله آقای آگاه که اکنون در شیرازند که پیش از این یادآوریهای بجایی کرده و اکنون نیز توانند کرد. آقای محمد علی جزایری در اهواز نوشته‌های سودمندی در این زمینه فرستاده که باز باید بفرستند. چنانکه نوشته‌ایم در پرچم دری درباره زبان باز خواهد بود.

در پیرامون زبان

۱ - در فارسی (در زبان پاك نیز) جدایی میان جمله‌های پرسشی با دیگر جمله‌ها نیست. مثلا جمله «او باهواز می‌آید؟» اگر در آن نشانه پرسشی (؟) را بکار نبریم دانسته نخواهد بود که پرسش است یا جز از آن. این خود مایه دشواری و نابسامانی زبانست از اینرو پیشنهاد می‌کنم واژه «آیا» را که گاهی در آغاز جمله‌های پرسشی بکار میرود همگانی و همیشگی گردانیم. «آیا مرا می‌شناسید؟» «آیا این کتاب را خوانده‌ای؟» هر آینه در جمله‌هایی که با «کجا»، «چند»، «کی» و مانند اینها (که خود نشانه پرسش هستند) می‌آغازند به «آیا» نیاز

نخواهد بود مگر درجاییکه این واژه‌ها در میان جمله باشد که باز به «آیا» نیاز خواهد بود: «آیا میدانید کجا رفت؟»، «آیا میدانید چند ساله است؟» و مانند اینها. رویهمرفته «آیا» مانند «Do» (در انگلیسی) خواهد بود با اینجداایی که در انگلیسی اگر پرسش در باره گذشته است. Did را که گذشته آن واژه است می‌آورند Did he go ولی ما در هر سان «آیا» را بکار خواهیم برد «آیا رفت؟» نیز Do درجاییکه واژه‌های «Who, When, Which» باشد بکار نرود مگر اینکه اینها در میان جمله باشند.

What is his name , Do you know what his name is?

۲ - کنون که ما بروانی و همگانی گردانیدن قاعده‌ها در زبان میکوشیم در واژه‌های «چیست» «کیست» و مانند اینها چه باید کنیم؟ آیا باید بهمینسان باشند یا بجای آنها «چه هست» و «که هست» بکار بریم؟

۳ - «اکنون همیشگی» چنانکه نوشته‌اید معنی «همیشگی» و «آینده نزدیک» هر دو را دارد. «من بدبیرستان روم و درس خوانم»، «فردا با هوا از روم» ولی این خود نابسامانیست. یکی اینکه يك واژه در دو جا بکار میرود. یکی اینکه در بیشتر جاها خواست گوینده یا نویسنده فهمیده نشود. در مثال بالا اگر «فردا» را ننویسیم دشواری پدید نخواهد آمد. در انگلیسی نیز چنین است!

I go to school every day , I go to Ahwaz tomarrow

ولی در انگلیسی گاهی در جمله دوم کار واژه (will) یا Shall را (که اندک

جداایی میدارند) به کار واژه می‌افزایند

I Shall (will) go to Ahwaz tonight

در فارسی نیز کار واژه «خواستن» را بکار واژه می‌افزایند «فردا با هوا خواهد رفت». کنون من می‌گمانم که برای آسانی و بسامانی این بهتر است این «خواست» و جدا شده‌های آنرا برای آینده نزدیک همگانی گردانیم که آینده نزدیک را جز با افزودن «خواستن» و جدا شده‌هایش پدید نیاوریم.

۴ - جدایی که میانه «شنیدن» و «نیوشیدن» گزارده‌اید بسیار نیک است وای باز هم «شنیدن» دو معنی میدارد «از پشت دیوار هرچه گفت شنیدم» از برادرم شنیدم که شما باهواز آمده‌اید» در این معنی دوم گاهی «فهمیدن» را بکار برند «دیروز فهمیدم که شما آمده‌اید» ولی هرآینه پیدا است که این نادرست است و باید برای آن واژه‌ای دارید.

۵ - گاهی گوئیم: «حسن و حسین را زدند» و گاهی گوئیم «حسن را و حسین را زدند» کدامیک درست است؟ در جمله دومی يك «را» فزونیت یا نه؟

اهواز - محمد علی جزایری

پرچم:

۱ - پیشنهاد شما در باره آوردن «آیا» در جمله‌های پرسشی بجاست. بویژه در نوشتن. در گفتن ما توانیم پرسیدن را با تکان سر یا با کشیدن آواز بفهمانیم. در نوشتن که اینها نیست بآن نشانه نیاز بسیار است.

۲ - «چه» و «که» غلط نوشته میشود. راست آنها «چی» و «کی» است. ما نیز در زبان «چی» و «کی» میگوئیم. پس «چیست» و «کیست» چندان نابسامان نمی‌باشد و تنها «الف» از میانه افتاده است.

۳ - اینکه اکنون همیشگی بدو معنی می‌آید و آن يك نابسامانیت جای گفتگو نیست. ولی راه چاره‌اش آن نیست که شما پیشنهاد کرده‌اید. زیرا «خواهم رفت» که در فارسی هست برای آینده دور است (در زبانهای دیگر نیز چنین می‌باشد) و ما نیاز بداشتن آن و بکار بردنش در همان معنی خودش می‌داریم.

۴ - درباره اینکه شنیدن بدو معنی بکار می‌رود نوشته‌تان روشن نیست.

۵ - در جمله «حسن را و حسین را زدند» را فزونیت ولی آوردن آن

غلط شمرده نخواهد شد.

پرسشها و پاسخها از پرچم هفتگی

پرسش:

واژه اند بچه معنی است.

ف. ك

پاسخ:

«اند» بمعنی «مقدار» است. واژه «چند» که اکنون بکار می‌بریم «چه‌اند» است که بمعنی «چه مقدار» باشد. «اندك» که می‌گوییم آن نیز از آن کلمه است و بمعنی «مقدار کم» می‌باشد.

این یکی از واژه‌هاییست که نیازمند آنها می‌باشیم. باید این را بکاربرد و شناخته گردانید. نتیجه شناخته نبودن این واژه است که ناچار شده واژه‌های مقدار و مبلغ و مانند اینها را که عربیست بکار می‌برند. گاهی نیز واژه چند را که برای پرسیدن است بغلط آورده می‌گویند: «چند روزی در فلانجاماندم» که باید بگویند: «اندروزی»^۱.

پرسش:

«داغ» را مردم بجای گرم استعمال میکنند و بچیزی که از هم متلاشی شده باشد «داغان» می‌گویند. آیا صحیح است یا خیر؟.. می‌توان در فارسی بکار برد یا نه...

اهواز عبدالحمید نيك زاد

پاسخ:

«داغ» بمعنی گرم سوزاننده فارسی است. در «داغ گزاردن و «داغ دل» و مانند اینها نیز بهمین معنی است. می‌توان آنرا در زبان پاك هم بکار برد.

۱- پرچم هفتگی شماره ۱: ۳

بلکه میتوان جدا شده‌ها از آن آورد.

اما «داغان» بمعنی متلاشی یا پراکنده ترکیست. در ترکی «داغلماق» بمعنی پراکندن است. در فارسی باین نیازی نیست و باید نیاردا^۱.

پرسش:

کلمه (پیوسته) بدو معنی بکار میرود کدام یک درست تر است (پیوستگی) و (همیشه) کلمه خورایان که در شماره دوم پرچم بکار برده‌اند بچه معنی و در کجا بکار میرود.

اندیمشک - نوربخش

پاسخ:

«پیوسته» را باید جز در معنی ریشگی خود بکار نبرد. برای همیشه واژه «همیشه» را می‌داریم. «خورایان» را بمعنی شرق بکار می‌بریم^۲.

۱- پرچم هفتگی شماره ۵: ۷

۲- پرچم هفتگی شماره ۶: ۵

دفترهای ماهانه ۱۳۲۴

پس از بازداشتن «روزنامه پرچم» در سال ۱۳۲۳ شادوان کسروی بچاپ پکرشته از کتابهای خود پرداخت و سپس در سال ۱۳۲۴ دفترهای ماهانه‌ای بنیاد گذاشت که در هر ماه دفتری بنام همان ماه پراکنده میشد. این دفترهای ماهانه از نام فروردین آغاز میشود و بنام بهمن و اسفند پایان می‌یابد جالب اینست که آغاز آن باتیراندازی بسوی او (در هشتم اردیبهشت ۱۳۲۳) است و پایان آن پاکشته شدن وی (در بیستم اسفند) همانسال. در این دفترهای ماهانه درباره زبان گفتارهای کمی هست که آنها را نیز می‌آوریم.

باید هر واژه‌ای را در جای خود بکار برد

ما در نوشته‌های خود واژه‌های دانستن و پنداشتن و انگاشتن و مانند اینها را بکار می‌بریم. ولی برای آنکه معنی هر کدام نیک روشن باشد و مرز هر یکی شناخته گردد اینک باین نوشته می‌پردازیم.

باید دانست دریافت آدمی درباره بودن و نبودن چیزی یا داستانی بچند گونه تواند بود که اینک در پایین یکایک می‌زندیم:

۱ - دانستن: (عربی علم) - بودن چیزی یا داستانی را از راه آن و از روی دلیل دریابد. (امروز ما همه میدانیم که زمین بگرد خورشید می‌چرخد)
۲ - پنداشتن: (عربی زعم) - بودن چیزی یا داستانی را از پیش خود و بی دلیل باندیشه گیرد چه باور کند و چه نکند (پدران ما می‌پنداشتند که زمین بروی گاو ماهی گزارده شده).

۳ - گمانیدن: (عربی ظن) - بودن و نبودن چیزی یا داستانی را باندیشه گیرد و بودنش را نزدیکتر باور شناسد. (آوازی شنیدم که مانده آواز شما بود، گمانیدم شما باشید...)

۴ - سمر دیدن: (عربی توهم) - بودن چیزی یا داستانی را از دل گذرانند. (جن را سمر دید که بخانه درآمده است).

۵ - پهلیدن: (عربی شك) - بودن و نبودن چیزی یا داستانی را باندیشه

گیرد و در میان آنها دودل ماند. (پهلیدم که ساعت دوازده شده یا نه).
۶ - انگاریدن: (عربی فرض) بودن چیزی را باندیشه گیرد و بدانند که نبوده (انگاریم که اکنون شب است).

از این شش معنی برای ۱، ۲، ۳، ۴ در فارسی واژه می‌بود. چیزیکه هست نابسامان بکار میرفت. ما برداشته بسامان گردانیدیم برای ۴، ۵ می‌بایست واژه از خود بگزاریم. این بود برای ۴ «سمراد» را از فرهنگها برداشته «سمرد» (بوزن نبرد) گردانیدیم و از آن جدا شده‌ها آوردیم. برای ۵ نیز «پهل» (بوزن خیر) را از خود گزارده از آن نیز جدا شده‌ها آوردیم.

يك نکته دیگر اینست که در فارسی از «پندار» و «انگار» و «اندیشه» و مانند اینها کار واژه و دیگر جدا شده‌ها می‌آورند ولی از «گمان» که از هر باره مانده آنها است نمی‌آورند و آنرا با کار واژه‌های یاور بکار می‌برند، مثلا می‌گویند: «گمان کردم» و نمی‌گویند «گمانیدم» این نمونه دیگری از نابسامانی آن زبان است.

در زبان پاك باید باین نابسامانیها راه نداد و اینرا نیز مانده دیگران بکار برد.

در پیرامون زبان

۱ - دوغلو - همزاد

دو بچه که باهم زاییده شده‌اند بآنها می‌گویند: «دوغلو». کسانی پنداشته‌اند که این واژه فارسی است، از اینرو اگر سه بچه باهم باشند می‌گویند «سه-غلو». در اینحال باید پرسید: «غلو» بچه معنیست؟ ..

ولی راستش آنست که « دوغلو » واژه ترکیست و از ریشه « دوغماق » (زائیدن) می آید و ما اگر بخواهیم بآن معنی واژه فارسی داریم باید بگوییم: « همزاد »، (دوهمزاد، سه همزاد). این دو برادر همزادند.

« همزاد » را اکنون در يك معنی افسانه‌ای بکار می‌برند. هر کسی از جنها همزادی دارد که در پی آزار اوست. ولی این معنی باید فراموش شود و واژه در معنی راست خود بکار رود.

واژه « توأم » که در کتابها بسیار بکار می‌رود بهمین معنیست ولی آن واژه عربیست.

۲ - وارد (گل سرخ)

واژه « ورد » بمعنی گل سرخ که در عربی بکار می‌رود فارسی است. واژه در نخست « وارت » یا « وارد » می‌بوده. اینست در ارمنی و گرجی که آنها نیز از فارسی گرفته‌اند « وارت » می‌گویند.

این واژه را باید در معنی خودش بکار برد و شناخته گردانید. ما بآن نیاز مندیم. آنگاه چنانکه در کتاب « خواهران و دختران ما » نیز پیشنهاد شده این از واژه‌هاییست که می‌توان بدخترها نام گذاشت.

در فارسی نامهای گلها بسیار کمست و یکی از کارها آنست که بهر گلی نامی پیدا کنیم یا گزاریم و آنگاه در نامگزاری بدختران از آنها سودجوییم.

ترجمه کردن از خودنوشتن دشوارتر است

از چیزهاییکه ما می‌خواهیم در نامه‌های ماهانه بچاپ رسانیم تاریخچه

زندگانی دانشمندان اروپا (بویره دانشمندانى كه تا كنون در ايران شناخته نشده‌اند) و برخى گفتارهاى دانشى است. دوست مى‌داريم كسانى كه مى‌توانند در اين زمينه گفتارهاى از زبانهاى اروپايى ترجمه كرده بفرستند. ولى مى‌بايد در اينجا نكته‌اى را يادآورى كنيم و آن اينكه «ترجمه كردن از خود نوشتن دشوارتر است».

آدم چون چيزى را خودش مى‌نويسد آزادتر است تا هنگامى كه از يك نوشته ديگرى ترجمه مى‌كند. در ترجمه آدم در بند جمله بنديهاى آن زبانيست كه ترجمه از آن مى‌كند. اينست گاهى مى‌بينى جمله‌هاى يكى بسته است چون از روى جمله بندي آن زبان بوده ناهمبدينى در آمده. در هر زبان شيوه جمله بندي جداست.

از پيش زمان گفته‌اند: ترجمه بدوگونه تواند بود: يكى آنكه جمله به جمله ترجمه كنند و شيوه جمله بندي آنها را بهم نزنند، ديگرى آنكه جمله‌هاى را بخوانند و معنى‌هاى آنها را در اندیشه خود جاي دهند و سپس با زبان خود آنها را باز نمايند (بيان كنند).

از اين دوگونه ترجمه، گونه دوم بهتر است و دانشمندان هميشه اينرا بر گزينند. چيزيكه هست بايد تا مى‌توان هوش بكار برد و در بند آن بود كه معنى ديگر نشود - فهميدنى باشد ولى ديگر نگردد. چيزى از معنى كاسته نشود. در ايران در اين پاره كم چيزى نوشته شده. جز يك كتاب كه بياد مى‌دارم آقاى مجدالعالى نوشته و بچاپ رسانيده من نوشته ديگرى سراغ نمى‌دارم. بهره حال جوانان كه مى‌خواهند از كتابهاى اروپايى بفارسي ترجمه كنند و برواج دانشها كوشند باين نيازمندند كه شيوه ترجمه را ياد گيرند.

اينگونه ترجمه كردن كه امروز در ايران رواج گرفته و ما نمونه‌هاى آنها را در روزنامه‌ها و كتابها مى‌بينيم بسيار نكوهيده است. بارها مى‌بينيم گفتار درازى را ترجمه كرده‌اند و بچاپ رسيده و چون مى‌خوانيم مى‌بينيم معناهاى

روشنی فهمیده نمیشود. اینها باید از میان رود.

می‌خواستم نمونه‌ای از اینگونه ترجمه‌های ناروشن از روزنامه‌ها و کتابها پیدا کرده برای روشنی خواست خودم در پایان گفتار بیاورم. ولی بادم افتاد که در نامه ماهانه مهرماه گفتاری زیر عنوان « خوابیدن و خواب دیدن » بچاپ رسیده که خود آن بهترین نمونه از آنگونه ترجمه‌هاست. جای شگفت بود که گفتاری بآن درازی نوشته شود و آدم هرچه بخواند چیزی نفهمد. اگر فرصت یافتم در آینده در این باره باز چیزی خواهم نوشت^۱

پرسشها و پاسخها از دفترهای ماهانه ۱۳۲۴

پرسش:

۱- در زبان پاك بجای « افراط » و « تفریط » چه واژه‌هایی را توان بکار برد؟

« تندروی » و « کندروی » که گاهی بکار برده میشود معنای درست این دو واژه را نمیرساند و در همه موارد نمیتوان آنها را بکار برد. در حالیکه نیازمندی ما در زبان باین دو واژه بسیار است.

۲- در زبان پاك اکنون کار واژه‌ایکه بمعنای استراحت کردن و راحتی نمودن باشد نیست. ممکن است کار واژه « یلیدن » را که پیشترها در زبان فارسی بکار میرفته و از آن جدا شده‌ها نیز می‌آمده، چون (یل - یله - یلش - یلان - یلیدن) بکار برد.

چگونگی آنکه از نوشته‌هایی که در دست است معنای درست این کار- واژه را نمیتوان معلوم داشت و در هر جا بمعنای دیگری بکار رفته است مثلاً:

۱ - از دفتر آبانماه ۱۳۲۴ : ۱۹

۱ - یل همه جا بمعنای «پهلوان» و «زورمند» و «آزاده» و «جوانمرد» و «گردن فراز» بکاررفته است.

۲ - «یله» بمعنای «آزادشدن» و «راحتی کردن» بعد از بند بکار رفته است مثلاً در این شعر «چو شیریکه از بند گردد یله».

۳ - «یلش» بمعنای «استراحت کردن» و «آزادبودن» و «سرخودزیستن» بکار رفته .

۴ - «یلان» که جمع «یل» است بهمان معنای خودش تنها بکار نرفته؛ در بعضی جاها بمعنای «خواهندگان یک خواست» و در جاهای دیگر بمعنای «پهلوانان» و «گردنکشان» بکاررفته در حالیکه اینها هر کدام معنای جدایی میدارد.

۵ - «یلیدن» یا بزبان توده «یلینی» کردن و «بی اراده و بدون خواستی روز گذرانیدن» بکاررفته.

موده‌ایکه از این گفته‌ها توان برداشت آنکه ممکن است «یلیدن» را بمعنای استراحت کردن بکار برده و از آن جداییها آورد.

تهران - احسانی

پاسخ :

۱- بجای واژه‌های «افراط» و «تفریط» که بمعنای بیش از اندازه یا کم از اندازه کردن و بودنست واژه‌هایی در فارسی با در زبان پاك نیست و باید گزارده شود. چنانکه نوشته‌اید «تندروی» و «کندروی» آن معنی‌ها را که خواسته میشود نتواند رسانید و از ناچاریت که اینها بکار برده میشود.

۲- آنچه فهمیده میشود «یلیدن» همان رهاشدن از بند و بسرخودبودنست. ما نیز بداشتن واژه‌ای بچنان معنایی نیازمندیم. پس باید آنرا در همان معنی بگیریم و روانش گردانیم (و این کار را از امروز آغاز خواهیم کرد).

برای «استراحت» در فارسی «آسودن» را می‌داریم. آدم هنگامیکه

تن خود را راست نگه ندارد و آنرا شول گردانیده بروی متکابی یا دوشکی
بیفتد یا بدیواری تکیه کند آنرا « یلیدن » باید گفت (ومی گویند). ولی نه بمعنی
استراحت، بلکه بمعنی رهاشدن از بند و سرخود بودن.

يك واژه « رهیدن » (رهاشدن) نیز میداریم که بکار می‌بریم. ولی آن
جز اینست. آن در جایست که کسی از گرفتاری برهد و آنگاه بیشتر در آن
آهنگ (قصد) بدیده گرفته شود. نیز در رهیدن نگاهمان به بیرون رفتن از بند
است و بحالیکه پس از آن پیدا کرده‌نگاهی نمیداریم. ولی در یلیدن نگاهمان بهمان
حالت. هر چه هست رهیدن جز یلیدنست و ما بهردو نیازمندیم.

واژه « شولیدن » (شول شدن) نیز هست. آن نیز به معنی جداییست و ما
نیازمندیم. شولیدن سفت نبودنست. بیرون رفتن یا سرخود بودن خواسته
نمیشود.

با اینحال باید واژه « یل » بمعنی پهلوان فراموش گردد و از میان رود.
نیازی هم بآن نیست.

www.esnips.com/web/KetabHayeMohem

زبان پاك

(۱۳۲۲)	۲۵۰۲	چاپ يكم
(۱۳۳۲)	۲۵۱۲	چاپ دوم
(۱۳۳۹)	۲۵۱۹	چاپ سوم
(۱۳۵۶)	۲۵۴۶	چاپ چهارم

بنام پاك آفریدگار

راست گردانیدن زبان فارسی و پیراستن آن از آکها یکی از خواستهای ما بوده که از سال ۱۳۱۲ که به پراکندن مهنامه پیمان برخوامتد ایم بآن نیز کوشیده ایم - بدینسان که از یکسو گفتارها در باره آکهای آن زبان نوشته و آنها را باز نموده و راه چاره اش نیز نشان داده ایم و از یکسو با برگزیدن واژه های فارسی یا گزاردن واژه های نوینی و یا از راه های دیگری به آراستن زبان و درست گردانیدن آن کوشیده ایم، چنانکه امروز زبانی را که ما می داریم و (پاک زبان) می نامیم با زبانی که می بود جداییها پیدا کرده و اینست همه سخنانی را که تا کنون درباره زبان گفته ایم بکوتاهی در این دفتر باز گفته و کارهایی را که در زمینه پیراستن زبان و توانا گردانیدن آن بانجام رسانیده ایم باز خواهیم نمود.

احمد کسروی

گفتار یکم: آکهای زبان

آکهای فارسی بسیار می بود و هست و ما خواهیم کوشید که تا توانیم